



دارآمد

خاطره رشادت‌های شهید عباس بابایی هیچ گاه از ذهن و ضمیر یاران او پاک نخواهد شد. هنوز هم ابتکارات او در کلاس‌های مختلف نیروی هوایی تدریس می‌شود. خاطره زیر نشان از ذکاوت و هوشیاری او در ایام سخت نبرد دارد.

■ خاطره‌ای از شهید عباس بابایی
سرهنگ خلیبان فضل‌الله جاویدنیا

عباس خود را طعمه قرار می‌داد...

تا من بتوانم هوایم‌های مهاجم دشمن را هدف قرار بدهم. لحظات به‌کندی می‌گذشت و نگرانی وضع عباس مرا مضطرب کرده بود ولی کوشیدم تا بر خود مسلط باشم. روی صفحه رادار دیدم که هوایم‌های دشمن را در تیررس کامل دشمن قرار گرفته. در این لحظه ناگاه هوایم‌های دشمن مانوری انجام دادند و یکی از آنها به طرف عباس نزدیک شد. پس از بررسی اوضاع با کابین عقب، بی‌درنگ موشک را به سوی هوایم‌های دشمن رها کردم. پس از چند لحظه با چشم هوایم‌های دشمن را دیدم. ناگهان عباس مانوری کرد و با یک چرخش بسیار خطرناک مسیر خود را تغییر داد و ارتفاع را کم کرد. در این لحظه موشک من با هوایم‌های دشمن برخورد کرد.

آتش از بدنه هوایم‌ها زبانه کشید و پس از طی مسافتی در میان دود غلیظی از نظر ناپدید شد. در این لحظه صدای عباس در رادیو پیچید. او فریاد زد:

- الله اکبر! الله اکبر!

از شنیدن صدای او شاد شدم و گفتم:

- عباس می‌دانی چه‌کار کردی؟

عباس گفت:

- و مرامیت اذرمیت و لکن الله رمی، من کاری نکردم خدا کرد.

آن روز با شهادت عباس مأموریت با موفقیت انجام شد و کشتی‌ها از تنگه عبور کردند و من پیروزی آن روز را نتیجه توکل عباس به خداوند می‌دانم. او همواره و در بحرانی‌ترین لحظات هرگز از یاد خدا غافل نبود و این به او جرأت می‌داد تا با جسارت دست به چنین کارهای خطرناکی بزند. ■

عباس به من پیام داد: من به‌عنوان طعمه جلو می‌روم و هوایم‌های دشمن را به دنبال خودم می‌آورم. او با مانورهایی که انجام می‌داد هوایم‌های دشمن را به دنبال خود کشاند. لحظه‌ای فرا رسید که یکی از هوایم‌ها دقیقاً در برد موشک من قرار گرفته بود ولی من نگران عباس بودم و زیر لب دعا می‌کردم تا به موقع اقدام کند تا من بتوانم هوایم‌های مهاجم دشمن را هدف قرار بدهم.

کرده و باید به طرف آنها برویم. آنگاه به سوی آنها پرواز کرد. حدود ۵۰ مایل به کویت مانده بود.

از روی صفحه رادار هوایم‌ها دیدم که آن ۲ جنگنده عراقی دور زدند. عباس هم موضوع را دریافت کرده بود. من و عباس هر دو از کابین یکدیگر را می‌دیدیم. با دست به او اشاره کردم که چه باید کرد؟

عباس به من پیام داد: من به‌عنوان طعمه جلو می‌روم و هوایم‌های دشمن را به دنبال خودم می‌آورم. سپس بایک حرکت سریع از من دور شد. او با مانورهایی که انجام می‌داد هوایم‌های دشمن را متوجه خود می‌کرد و آنها را به دنبال خود کشاند. لحظه‌ای فرا رسید که یکی از هوایم‌ها دقیقاً در برد موشک من قرار گرفته بود ولی من نگران عباس بودم و زیر لب دعا می‌کردم تا به موقع اقدام کند

در یکی از مأموریت‌های جنگی به‌همراه عباس بر فراز خلیج فارس در حال پرواز بودیم. آن روز قرار بود که کاروان بزرگی از کشتی‌های نفتکش و تجاری را تا آب‌های بین‌المللی اسکورت کنیم. براساس اطلاعات رسیده دشمن تصمیم داشت تا به کاروان حمله کند. به‌همین خاطر موقعیت بسیار حساس و خطرناک بود. با طرحی که عباس ارائه کرده بود قرار شد تا ۱۰ فروند شکاری اف ۱۴ دو فروند، دو فروند، پوشش سنگین هوایی منطقه خلیج فارس را تأمین کنند تا از این طریق کشتی‌ها از حملات دشمن در امان بمانند. من و عباس کنار هم پرواز می‌کردیم.

پس از بررسی‌های لازم پوشش منطقه را آغاز کردیم. هوایم‌های دشمن در کمین بودند تا در فرصتی مناسب تهاجم خود را آغاز کنند. عباس این موضوع را پیش‌بینی کرده بود؛ لذا به من گفت: من مطمئنم که به کاروان حمله خواهد شد. پس باید آماده باشیم که ان‌شاءالله با دست پر برگردیم.

قرار شد که از آن لحظه به بعد سکوت رادیویی را رعایت کنیم تا پست‌های دشمن نتوانند صدای ما را بشنوند. ما از بندر امام به طرف اسکله‌های البکرو الامیه تغییر مسیر دادیم و چون از رادار مادر فاصله زیادی داشتیم ارتفاع خود را به حداقل رساندیم. سکوت کرده بودیم و گوشمان به رادیو بود تا بتوانیم موقعیت‌های منطقه را دریافت کنیم. لحظاتی بعد از طریق رادار اعلام شد که ۳ فروند جنگنده عراقی در حال پرواز به سمت کویت هستند. من و عباس در فاصله‌ای نزدیک به هم، به‌طور موازی پرواز می‌کردیم و به راحتی همدیگر را از داخل کابین می‌دیدیم. عباس اشاره کرد که مطلب را دریافت